



جای خالی

نمایشنامه کوتاه دانش آموزی برای آغاز سال تحصیلی

شناسنامه کار:

مدت اجرا: حدود ۷ تا ۸ دقیقه

تعداد بازیگران ۳ دانش آموز

گروه سنی: دبستان

فضای اجرا: سالن اجتماعات، نمازخانه، حیاط یا کلاس

دکور (بسیار ساده): یک صندلی خالی در مرکز صحنه و یک میز کوچک با چند وسیله ساده

شخصیت‌ها

نرگس: پرانرژی، بازیگوش و کمی شوخ؛ گاهی دوست دارد از زیر کار در برود، اما قلباً همراه گروه است.

مریم: منظم و مسئولیت‌پذیر؛ دوست دارد کارها درست و به‌موقع انجام شوند.

زهرا: آرام و کنجکاو؛ زیاد حرف نمی‌زند، اما سؤال‌های ساده و مهمی می‌پرسد و در پایان به نکته اصلی نمایش می‌رسد.

نکته اجرایی: نام شخصیت‌ها در نسخه پسرانه می‌تواند به نام‌های متناسب تغییر کند و متن با همان ساختار برای دانش‌آموزان پسر اجرا شود.

اپیزود اول

صحنه تقریباً خالی است. در مرکز صحنه یک صندلی خالی قرار دارد. روی میز کوچکی در کنار صحنه چند وسیله دیده می‌شود: چند برگ کاغذ، یک کتاب، یک توپ، یک وسیله علمی یا دست‌ساز و یک وسیله ساده دیگر.

{مریم با چند برگه وارد می‌شود.}

مریم: نرگس! زهرا! کجایی؟ زود بیاین. باید برنامه اول سال رو آماده کنیم.

{نرگس با عجله وارد می‌شود.}

نرگس: برنامه؟! همین الان؟ من هنوز فکر می‌کنم تعطیلاته!

{زهرا وارد می‌شود.}

زهرا: خب حالا قراره چی کار کنیم؟

مریم: گفتن خودمون برنامه رو آماده کنیم. نمایشگاه، رادیو، سرود، همه چی با خوئمونه

نرگس: همه‌ش رو ما سه نفر؟!

مریم: آره.

نرگس: پس من یه پیشنهاد دارم.

زهره: چی؟

نرگس: یکی دیگه رو هم پیدا کنیم!

مریم: که چی کار کنه؟

نرگس: برای کارهایی که ما حوصله نداریم!

مریم: نرگس!

نرگس: باشه، باشه... شوخی کردم.

{مریم برگه‌ها را نگاه می‌کند.}

مریم: خب، من بیانیه و کارهای برنامه رو هماهنگ می‌کنم. زهره، تو نمایشگاه رو کمک کن. نرگس...

نرگس: من چی؟

مریم: تو هم رادیو و اعلام برنامه.

نرگس: رادیو؟! من؟ صدای من که رادیویی نیست.

زهره: اتفاقاً وقتی زنگ تفریح می‌خوره، صدات از بلندگو هم بلندتره!

هر سه می‌خندند.

نرگس: ولی خدایی سخته. اون بیانیه که گفتی چیه؟ اونو بده من

مریم: متنی که همه باید بخونن و با ایشون قول و قرارایی بذارن.

نرگس: اوه اوه. گفتی رادیو چند دقیقه باشه؟

{دوباره همه می‌خندند/ نرگس می‌خواهد یکی از وسایل روی میز را بردارد که ناگهان چشمش به صندلی

خالی می‌افتد.}

نرگس: راستی... این چیه؟

زهرآ: اون اسمش صندلیه. برای نشستن دیگه!

نرگس: خودم اینقدرو بلدم. می گم چرا وسط صحنه گذاشتنش؟

مریم: اتفاقاً گفتن کسی روش نشینه.

نرگس: خب پس چرا صندلی گذاشتن؟!

زهرآ: گفتن خالی بمونه.

{مکث کوتاه.}

مریم: برای مراسم بزرگداشت.

نرگس: برای آقای شهید؟

مریم: آره.

{هر سه برای لحظه‌ای به صندلی نگاه می کنند. زهرآ به سمت میز می رود و کتاب را برمی دارد.}

زهرآ: من یه چیزهایی درباره شون خوندم.

نرگس: فقط نگو قراره امتحان هم بگیری!

زهرآ: نه! می خوام یه سؤال بپرسم.

مریم: بپرس

زهرآ: ایشون وقتی هم سن ما بودن، چه کار می کردن؟

نرگس: یعنی ایشون هم یه زمانی بچه بودن؟

مریم: چه سوالیه؟ معلومه

نرگس: مدرسه هم می رفتن؟

زهرآ: آره. ایشونم یکی بوده مثل همه ما دیگه.

مریم: من می دونم کتاب هم زیاد می خوندن.

نرگس: کتاب؟! چقدر؟

زهرا: خیلی.

نرگس: من با سه تا کتاب مدرسه هنوز دارم مذاکره می‌کنم!

مریم: تازه فقط کتاب نبود.

زهرا: ورزش هم می‌کردن.

{نرگس توپ والیبال را برمی‌دارد.}

نرگس: مثلاً این؟

مریم: دقیقاً، والیبال هم بازی می‌کردن.

نرگس: پس ایشون هم بازی می‌کردن، هم درس می‌خوندن؟

زهرا: بله. اهل شعر و ادبیات هم بودن.

نرگس: عه. فکرشو بکن رهبر یه کشور این همه کارای مختلف

مریم: ایشون مثل هر آدم دیگه‌ای، از همین کارهای معمولی شروع کرده بودن.

زهرا: درس خوندن، ورزش کردن، فکر کردن، یاد گرفتن...

{مریم وسیله علمی روی میز را برمی‌دارد. / مثلاً ماکتی یک موشک}

مریم: و ساختن.

نرگس: ساختن چی؟

مریم: ساختن ایران. اونم یه ایران قوی.

زهرا: اره ایشون یادمون داد که فقط نگیم «می‌تونیم»؛ واقعاً تلاش کنیم و چیزی بسازیم و کاری انجام بدیم.

{بعد زهرا کتاب را کنار صندلی می‌گذارد.}

زهرا: پس شاید این وسایل برای همین اینجا. کنار این صندلی خالی

{نرگس توپ را کنار صندلی می‌گذارد. مریم وسیله علمی را می‌گذارد.}

نرگس: کتاب، ورزش، علم...

زهرآ: هركدوم ٲه گوشه از زندگيه.

نرگس: ولى هنوز نفهميدم اين صندلى چرا بايد خالى بمونه.

اٲيزود دوم

{سه دختر اطراف صندلى ايستاده‌اند. فضاي نمايش آرام‌تر مى‌شود.}

مريم: شايد اين صندلى اينجاست كه يادمون بمونه ايشون ديگه بين ما نيستن.

زهرآ: يا براى اينكه يادمون نره از چه چيزهايى رو شروع كردن.

نرگس: يعنى ما بايد جاى ايشون رو بگيريم؟

مريم: نه.

نرگس: ٲس چى كار كنيم؟

{زهرآ به وسايل كنار صندلى نگاه مى‌كند.}

زهرآ: فكر كنم جوابش همين جاست.

نرگس: كجا؟

زهرآ: اينجا.

{به كتاب اشاره مى‌كند.}

زهرآ: يكى بايد ياد بگيره.

{به توٲ اشاره مى‌كند.}

زهرآ: يكى بايد ورزش كنه و قوى بشه.

{ به وسیله علمی اشاره می کند. }

زهرآ: یکی باید فکر کنه، بسازه و برای بقیه کاری انجام بده.

مریم: و همه باید کمک کنیم.

نرگس: برای چی؟

زهرآ: برای ساختن ایران قوی

مریم: قرار نیست فقط به این صندلی خالی نگاه کنیم.

نرگس: می فهمم. قرار خودمون کاری کنیم!

زهرآ: هرکدوممون، توی کاری که از دستمون برمیاد.

{ مکث و سکوت کوتاه/ نرگس یک قدم جلو می آید. }

نرگس: مثلاً من از امروز...

مریم: چی؟

نرگس: قول می دم بیشتر درس بخونم.

زهرآ: واقعاً؟

نرگس: خب... گفتم «بیشتر»! من که درس نمی خونم. از الان شروع کنم به خوندن میشه بیشتر دیگه!»!

{ هر سه می خندند./ مریم دستش را به سمت دو نفر دیگر دراز می کند. }

مریم: پس شروع کنیم؟

زهرآ: شروع کنیم.

نرگس: بریم که داشته باشیم!

{ سه نفر کنار هم می ایستند. زهرآ خطاب به مخاطبین. شماها هم به احترام آقای شهیدومن برپا/ و وقتی

همه بلند شدند }

زهرآ: حالا همه توی هر جا و هر میدونی که قراره حاضر باشیم همه با هم می‌گیم: حاضر

هر سه دوباره می‌گویند: حاضر